شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۱۱ تیر ۱۴۰۲
۱۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۴
شماره ۳۹۷۷

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا: ↓ ۲۲ ↑ ۳۵

۴۱	
صبح ۳۰	ظهر ۳۴
عصر ۲۸	شب ۲۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۵:۳۴	نیمه شب شرعی ۲۲:۴۱:۵۳
غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۴	اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۲۱
اذان مغرب ۱۹:۱۴:۲۳	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۳۳

اول شخص

رهبر دارالعباده

درباره شیخ الشهدا، شهید آیت ا... محمد صدوقی که ۱۱تیر۱۳۶۱ پس از اقامه نماز جمعه به شهادت رسید



نویسنده آزاده چشمه‌سنگی

آیت ا... محمد صدوقی‌زاده، شهر بادگیرها و سوادآموز مکتب خانه‌های زیبای یزد بود که بعدتر برای تکمیل تحصیلات به اصفهان سفر کرد، اما ورودش به قم با اعمال محدودیت‌های پهلوی اول بر مذهب و روحانیت هم‌زمان شده بود. سال‌های اقامتش در قم به موازات کسب فیض از محضر استادانی مانند آیات عظام حجت، صدر، بروجردی و... به تقویت روحیه استبدادستیزی او نیز منجر شد تا آنجا که وقتی بعد از ۲۱ سال زندگی در این شهر به زادگاهش بازگشت و بر مسند تدریس نشست، با آغاز نهضت امام خمینی(ره) بار دیگر ترکِ دیار گفت و به شوق حضور در حلقه یاران امام خودش را به قلب التهابات ضدحکومتی رساند. با تبعید حضرت امام به ترکیه و نجف، ارتباط خود را به شکل نامه‌نگاری ادامه داد و مسیر مبارزه را در سایه رهنمودهای حضرت امام خمینی(ره) در پیش گرفت. همکاری او با امام به یکی از مستحکم‌ترین محورهای مبارزه علیه شاه تبدیل شده بود. آیت ا... صدوقی که همواره از حامیان جدی فداییان اسلام بود، حمایتش را تا پناه‌دادن به مرد شماره۲ این سازمان، سیدعبدالحسین واحدی، ادامه داد و در جریان‌سازی‌ها و ایجاد اتحاد میان مردم انقلابی، از هیچ تلاشی دریغ نکرد. به‌دنبال واقعه فیضیه در سال ۱۳۴۲ طی اعلامیه‌ای به امضای بسیاری علمای وقت، برائتش را از عاملان جنایات اعلام، از شعائر اسلامی دفاع و در ۱۵ خرداد همان سال عزای عمومی اعلام کرد. در نوروز۱۳۵۷ به احترام خون شهدای دی، در قالب یک پیام نوروزی عزای عمومی اعلام کرد و در همان سال، مردم را از حیله شیطانی حکومت مبنی بر دعوت بازاریان به مذاکره آگاه و بیانیه صادر کرد. بیانیه علیه واقعه سینما رکس، صدور اعلامیه علیه دولت آشتی ملی و جمعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، گوشه دیگری از حضور فعال و مؤثر او در دنیای سیاست بود. پس از پیروزی انقلاب نیز خدمات او به نظام جمهوری اسلامی، با انتصاب به امامت نماز جمعه یزد و نمایندگی مردم این شهر در مجلس خبرگان ادامه یافت و در بحبوحه جنگ تحمیلی نیز با تشویق مردم، آنان را برای حضور در جبهه آماده می‌کرد و با حضور فعال در جبهه‌های جنگ، روحیه رزمندگان را برای ادامه مسیر تقویت می‌کرد.



این عالم مبارز که همواره در حل بحران‌های اجتماعی و محافظت از اصول دینی، دانسته‌ها و تجربیاتش را بر بستر جامعه جاری می‌ساخت و در صدر اندیشه‌هایش، قشر جوان جامعه را اثرگذارترین سرمایه اجتماعی می‌دانست، در جایگاه امامت جمعه نیز میزبان حضور چشمگیری از جوانانی بود که مشتاقانه به ملاقات ایشان می‌آمدند. به‌دنبال همین ویژگی بارز بود که گروهک تروریستی منافقین، عامل ترور خود را جوانی در نظر گرفت که در میان پرشمار جوانان مشتاق ملاقات، می‌توانست در نزدیک‌ترین فاصله از او قرار بگیرد و با انفجار کمربند انتحاری، او را ترور کند. شهید آیت ا... صدوقی که ۱۱ تیر ۱۳۶۱ پس از اقامه نماز جمعه به شهادت رسید، در مقام چهارمین شهید محراب در شمار شهدای عالم و برجسته تاریخ انقلاب اسلامی قرار گرفت و در مسجد «حظیره» زادگاهش آرام گرفت.

معرفی دو کتاب درباره شهید آیت ا... محمد صدوقی



روزی خواهم خفت برای همیشه

روایتی داستانی از زندگی شهید صدوقی است که در قالب هفده داستان به قلم شمسی خسروی، خواننده را درگیر داستان‌ها و حوادث پرحاشیه‌اش می‌کند. داستان‌های این مجموعه بر اساس اسناد تاریخی و منابع مستند نوشته شده و در آن میان، از سخنرانی‌ها و نامه‌های او نیز استفاده شده است.



رهبر دارالعباده

عنوان این کتاب برگرفته از لقبی است که رهبر معظم انقلاب به شهید محراب، آیت ا... صدوقی، به دلیل یک عمر تلاش و فعالیت در رسیدگی به امور انقلاب و مردم ستم‌دیده، اطلاق کردند. در این کتاب که به همت جوان یزدی، محمدعلی جعفری، نگاشته شده، خاطرات تأمل‌برانگیزی از سیره سیاسی این عالم مجاهد گردآوری شده است.

کوچه

قرآن سوزی؛ بازی با حاصل جمعِ صفر!



روزنامه نگار غلامرضا نبی اسدی

نه اولین بار است که آتش نفسان شعله به جسارت می‌کشند و نه معلوم است که آخرین خواهد بود. تکرار می‌شود در تکرار، وسوسه‌های شیاطین انسی و جنی. می‌خواهند با جریان‌سازی‌های نفرت‌انگیز ما را در نقشه‌ای گرفتار کنند که خودشان طراحی کرده‌اند.

آزادی بیان دروغی بیش نیست. بن‌بست‌ساختن برای آزادی راهدف‌گذاری می‌کنند. آتشی که در برگه‌های قرآن می‌اندازند، برای راه‌بندان بهاری است که در جان‌ها ایجاد می‌شود. اصلا بحث معرفتی نیست که بخواهیم به ادبیاتی در این حوزه قلم زنیم و مؤلفه‌های حکمت و کلام را فهرست کنیم.

یک جریان صددرصد سیاسی است. یک هرزگی در حوزه فرهنگی است. تیرانداختن خرگوش به خورشید را به‌خاطر می‌آورد؛ خشم حیوانی کوچک و خواب‌آلود که آفتاب را مزاحم خواب خود می‌پندارد و تیروکمان بر دوش، می‌رود تا به تیری خورشید را بکشد و آفتاب را خاموش کند! نتیجه معلوم است، هیچ! این همه دستاورد اوست. این را در رویارویی خرگوش مسلکان با قرآن عظیم، بارها دیده‌ایم. حاصل جمع این بازی‌ها جز صفر نمی‌تواند باشد که خورشید هر روز از مشرق طلوع می‌کند و عالم و آدم را بر سفره آفتاب خویش میهمان می‌کند، حتی همان خرگوش‌های شیطان را. آنچه در سوئد اتفاق افتاد هم به‌اندازه سنگ انداختن کودکی شر و بازیگوش به دریا نیست؛ اما «دست‌های پشت پرده» این اتفاقات را باید به منطق اقتدار، «آرنج‌شکن» کرد که دگرباره عروسک‌های کوکی را به میدان نفرستند. مسلمانان حتما هشیارتر و مقتدرتر از پیش با موضوع برخورد خواهند کرد. ما به یاد داریم این کلام هدایتگر شهید بهشتی را که می‌فرمود: «خودت را به‌دست حوادث و جریان‌ها نسپار، چون خدا تو را آفریده است تا به وجودآورنده جریان‌ها باشی، نه تسلیم‌شونده در برابر جریان‌ها.» آن‌هم جریان‌های دشمن‌ساخته که می‌خواهند ما را از پا بیندازند، غافل از اینکه ما به‌نام قرآن و در منهج کتاب خدا، «بحول ا... و قوته اقوم و اقعد» را آموخته‌ایم. برخاستن و نشستن ما به حول و قوه الهی است، نه در قاعده بازی‌ای که آنان طراحی می‌کنند. همان که با حساسیت‌زدایی از غیرت دینی دنبال می‌کنند تا بنیان‌های فکری مسلمانان را هدف قرار دهند. در این بازی هم شاهد تحقق حرف به‌حرف همان قول معروفیم که می‌گوید: «سنگ‌ها را بسته‌اند و سگ‌ها را رها کرده‌اند.» می‌بینیم که آن فرد جسارت‌کننده به قرآن در حصار امن پلیس سوئد قرآن را آتش می‌زند، اما اعتراض ا...اکبرگویان مورد هجوم قرار می‌گیرد و پلیس، دسته‌جمعی بر سر فردی آوار می‌شود که سنگی به اعتراض پرتاب کرده است! واقعا سگ‌ها هار می‌شوند در سرزمینی که سنگ‌ها را می‌بندند! اما بدانند که اگر همه سنگ‌ها را هم ببندند و سگ‌ها گله درگله هم رها باشند، باز حق پیروز است. این وعده صادق خداست؛ والعاقبه للمتقین.

آشیشال*

تابستان زن است...



شاعر و نویسنده حامد عسکری

تصدقت گردم نقره جانم، می گویم این تابستان هم عجایب خلقتی است، آفتاب می‌خورد توی فرق کله‌ات و مخت را بخار می‌کند. عرق چکان می‌رسی خانه و دوست داری هرچه را دم پرت باشد، از عصبیت و بی حوصلگی رنده کنی، تخم مرغ بزنی تنگش و بریزی توی تابه سرخش کنی و بدهی گربه‌های محل سقش بزنند؛ ولی خداوکیل وقتی به میوهایش می‌رسی، اصلا دلت باز می‌شود و قربان صدقه تابستان می‌روی با همه جزئیاتش. حالا بگذریم که با تصمیمات مشعشع آقایان شام را که می‌خوری، نیم‌نعلبکی تخمه‌نشکستی و بادگلوی شام‌رانزده‌ای، باید وضو بگیری و چشم باز می‌کنی از خواب و به ساعت نگاه می‌کنی، می‌بینی هنوز پنج صبح است، ولی یک جوری خورشید درست وسط آسمان ایستاده است که تو را یاد ساعات و شب و روز سن‌پطرزبورغ می‌اندازد. می‌گویم نقره‌خانم، از شما چه پنهان، در چشم ما تابستان یک زن خوش‌سلیقه و زیبا و جاافتاده است، درست عین شما، یک زنی که بلد است از لنگه گیوه گوشه انباری هم چنان مربایی به عمل بیاورد که به وقت صبحانه انگشت‌هایت را هم با آن بخوری و حواست نباشد. تابستان عین شما از آن زن‌هاست که اگر غم عالم روی دل مردش باشد، به یک شربت خاکشیر یخ‌مال از دل بیرون می‌کند و یک دست به سر مردش می‌کشد و می‌گوید درست می‌شود، غصه نخور، بعد مردش گمان می‌برد که پادشاه جهان است.

شما در نظر بگیر گیلاس را مثلا یا همین آلبالو و شاه‌توت و قیصی و زردآلو را. کدام نقاش و رنگرزی می‌تواند این چنین رنگ به عمل بیاورد؟! شما طعم را ببین. کدام قناد و آشپز و شربت‌کاری می‌تواند چنین طعمی تیار کند؟! چه ترکیبی دارد نقره‌جانم.

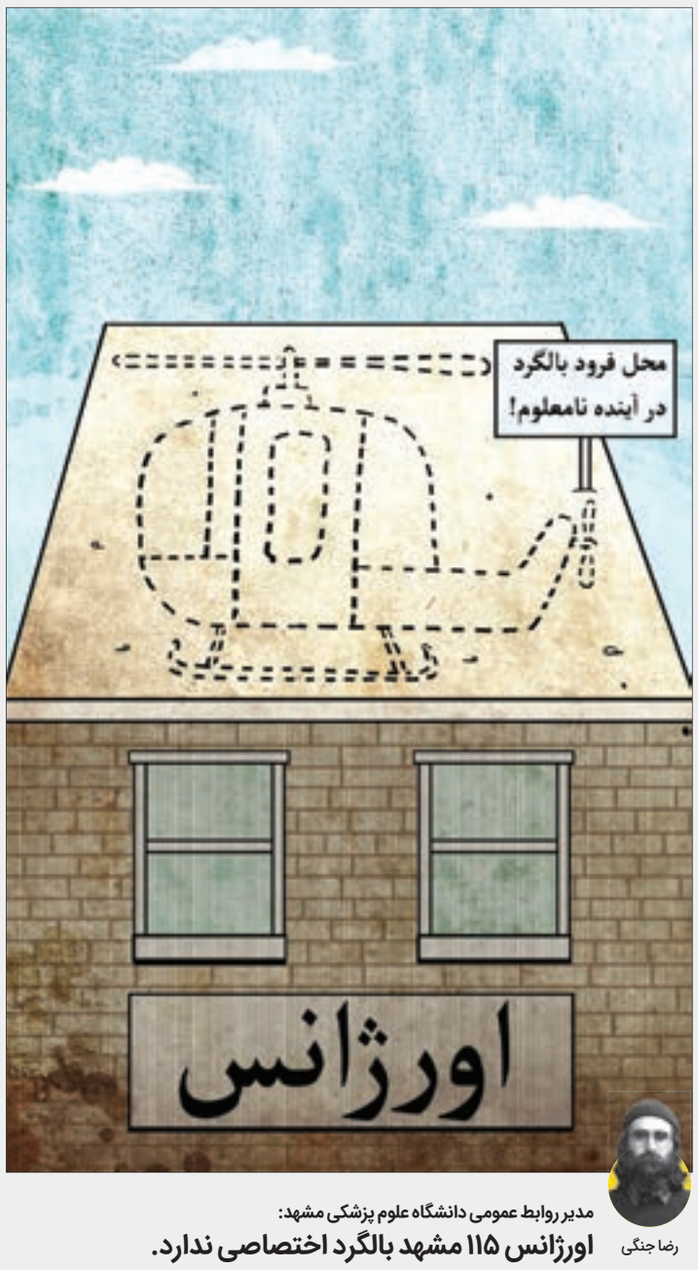
یادش به‌خیر، یک رفیقی داشتیم چهارصباح رفته بود فرنگستان چهار کلاس در فاکولته درس خوانده بود، در برگشت شده بود منکر همه چیز و زده بود زیر کرسی و سفت و سخت می‌گفت آی معاذا... زبانم لال خدایی به کار نیست و هرچه هست، حاصل یک انفجار بزرگ است و بیگ بنگ است و چه می‌دانم چه و چه! گوشش را پیچاندیم، گفتیم فلان فلان شده، غوره نشده مویز شدی؟ خیلی خوش عطری دم پنجره هم می‌نشینی؟ گفت کل فرنگستان همین را معتقدند و همین است که پیشرفت کرده‌اند کلی، چون کارشان را خودشان انجام می‌دهند و هی با دعاوثنا نمی‌خواهند کار از پیش ببرند. گفتم پدرسوخته تو کل فرنگستان را جمع کن، من نقودش را می‌دهم. هرچه شد، یک کارخانه درست کنند از این طرف پهن و کود و خاک و آب بریزیم، از آن طرف فقط یک دانه گیلاس بدهد. اگر ساختند، من می‌شوم طرف‌دار همان بیگ بنگ کوفتی‌ای که می‌گویی. نقره‌جانم، بد دماغش را سوختیم. کیف کردیم.

شما خودتان خوبید؟ آقاجان خوب‌اند؟ من یک جوال آلبالو تازه محضرتان ارسال می‌کنم، نمک بزنید در سایه خشک کنید تا در شب‌های زمستان میل کنید، مزه می‌دهد. ما را هم یاد کنید.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته‌نویس

*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می‌گویند

کارتون شهر



رضا جنگی

مدیر روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی مشهد:

اورژانس ۱۱۵ مشهد بالگرد اختصاصی ندارد.

شوخی بی‌شوخی

شهرداری قلیان قسطی هم می‌دهد؟



طنزپرداز مهدی محمدی

شهرداری مشهد طرحی را شروع کرده است که در آن قرار است هزاران دوچرخه به صورت قسطی به مردم واگذار شود. به میان مردم رفتیم تا نظرشان را بپرسیم!

● **یک دانش‌آموز:** دوچرخه باعث می‌شود هوا پاک شود و من از این می‌ترسم که فرهنگ دوچرخه‌سواری آن قدر تقویت شود که هوای مشهد همیشه پاک باشد و ما دیگر تعطیلی به‌دلیل آلودگی هوا نداشته باشیم!

● **یک خودروساز:** راستش ما خیلی می‌ترسیم. ما با این همه زحمت این حلب پاره‌ها را به خودرو تبدیل می‌کنیم و برای خریدشان صف طولانی تشکیل می‌شود؛ ولی اگر بیشتر مردم به سمت دوچرخه حرکت کنند، مطمئنا تقاضای کمی برای خودرو خواهد بود و این خیلی بد است.

● **یک نفر از داخل اتاق عمل:** اگر قرار باشد همه دوچرخه‌سواری کنند که دیگر کسی اضافه‌وزن ندارد و دنبال جراحی‌هایی مثل لاپاراسکوپی یا اسلیو معده نمی‌رود. آن وقت جراحانی که این عمل‌ها را انجام می‌دهند، چه‌کار کنند؟ چرا می‌خواهید جمعیت بیکار کشور را زیاد کنید؟

● **راننده پراید:** من اگر سوار دوچرخه شوم، بقیه فکر می‌کنند وسیله دیگری ندارم. آن وقت آن‌ها نمی‌فهمند آن قدر پول‌دار هستم که یک پراید ۳۰۰میلیونی دارم که چند تا مشتری پیگیر هم دارد!

● **یک نفر در حال خرید مواد غذایی:** دوچرخه باعث می‌شود قند و چربی آدم بسوزد. آیا شهرداری از قیمت روز قند و روغن مطلع است که این قدر راحت می‌خواهد آن‌ها را از انسان بگیرد.

● **یک نفر سر سفره:** من الان حوصله ندارم که بروم از آشپزخانه آب بیاورم، برای همین دارم ماست می‌خورم که تشنگی‌ام رفع شود. تازه چون قاشق نیست، دارم ماست را با چنگال می‌خورم، بعد شما توقع دارید ما برویم دوچرخه بگیریم و رکاب بزنیم.

● **یک نفر در حال کشیدن قلیان:** به نظرم بهتر بود به جای واگذاری دوچرخه قسطی، به مردم ۹۹هزار و ۹۹۹ عدد قلیان به صورت اقساطی می‌فروختند. شاید بگویید شهرداری نمی‌خواسته مردم به چیزهایی مثل قلیان نزدیک شوند، اما بد نیست بدانید که برخی شلنگ‌های قلیان هستند که چهارپنج متر طولشان است و آدم را از قلیان دور نگه می‌دارند، خیلی دور.

جشن صعود به قله‌های بیکاری



روزنامه‌نگار قاسم فتحی

جشن فارغ‌التحصیلی از معدود آیین‌هایی است که همه جای دنیا -تقریبا- یک شکل برگزار می‌شود. دانشجوها لباس مشخصی دارند و یک یا چندنفر درباره آینده برایشان سخنرانی می‌کنند و دست آخر کلاهشان را همه باهم می‌اندازد بالا. در عکس‌های این جشن می‌بینیم که دانشجویان زیادی خوش‌حال‌اند، زیادی می‌خندند، زیادی با هم کلاسی‌هایشان عکس می‌گیرند و زیادی قربان صدقه استادهایشان می‌روند. خاصیت این عکس‌ها نمایش افراطی امید و امیدواری است و لابد این زیاده‌روی باید چیز طبیعی باشد، چون به خیال خودشان قدم گذاشته‌اند به همان آینده‌ای که یک عمر منتظرش بودند؛ آینده‌ای که سال‌ها برایش زحمت کشیده‌اند. سال‌ها جماعتی بهترین و ایدئال‌ترین تصورات را گذاشته‌اند برای بعد دانشگاه و حالا فصل برداشت است. لابد کلاهشان را هم بالا می‌اندازند تا با چشم باز در آغوش خوشبختی بیفتند و مزه گس دنیا به کامشان بیاید. در نتیجه، برای اینکه راحت این مسیر را بپیمایند، لابد لباس گشاد می‌پوشند و کلاه منگوله‌دار.

متأسفانه اما بسیاری‌شان خیلی زود متوجه می‌شوند خبری نیست، بیشتر تصوراتشان از بیخ اشتباه بوده و باید راه دیگری می‌رفتند یا یک چیزی را اول مسیر جا گذاشته‌اند. چندوقت پیش «سی ان ان» گزارشی منتشر کرد از عکس‌های فارغ‌التحصیلی دانشجویان چینی؛ تصاویری که با همه آنچه در جشن‌های فارغ‌التحصیلی در یادمان بوده است، زمین تا آسمان فرق می‌کند. دانشجوها با خستگی و خمودگی ولو شده‌اند روی زمین، روی نیمکت مات آهنی دانشگاه. تصاویری که یک جور اعتراض به همین توهمات است. درواقع، این تصاویر نشان می‌دهد آن‌ها برای قدم گذاشتن در دسته پرووییمان آدم‌های بیکار جامعه با لباس گل‌وگشاد دورهم جمع شده‌اند. جشن فارغ شدن چینی‌ها از تحصیل، اول مصیبت آینده‌ای نامعلوم است. بعضی جشن‌ها گول زننده‌اند. بعضی خنده‌ها غصه دارند، بعضی رهایی‌ها حصارند. چینی‌ها اینجا عکس‌های واقعی از فارغ‌التحصیلی دانشجویان را ثبت کرده‌اند؛ نه کلاهشان را بالا انداخته‌اند و نه زیادی خوش‌حال‌اند. آن‌ها فقط خسته‌اند، خسته از یک مسیر نامعلوم.



پیشگفتار